کلیاتِ نظمِ وِلا

مشتملبر قصائد کہ بمدح اعلیحضرت حضور پر نور بندگانعالی متعالی مدظلہ العالی
والی سلطنت آصفیہ بنظم آمدہ و غزلیات و قطعات تاریخ وغیر ذالک

نتیجہ فکر

خان بہادر شمس العلماء نواب عزیز جنگ بہادر ولا التخلص

وظیفہ یاب حسن خدمت

مطبوعہ عزیز المطابع حیدرآباد دکن

[illegible]

قطعهٔ تاریخی منظوم گوهر فکر بحر العلوم ریختهٔ کلک فصاحت رقم زبدة الشعرای عجم آقا میرزا ابو الفضل خاقانی ثانی مؤید الشعراء و مؤید تخلص اصفهانی

تبارک الله ازین باهنر وجود عزیز — که کس چو او بجهان نیست در کمال تمیز

زهی بزرگ بهادر ستوده خان ولا — که هست یوسف قدرش بمصر دهر عزیز

زهی ازین تبحر وجود دانشور — که دامنش صدف خاطرست گوهر بیز

یگانه جوهر کان کمال ناموری — که هست گنج ضمیرش چو بحر لولو خیز

کند ز خویش بهر لحظه دفتری انشا — ز نظم و نثر که حیران شوند اهل تمیز

یکی نبوده چو او از مصنفان زمن — که بوده اند و ازین پیش و هرچه آید نیز

مصنفی که تصانیف دیگران آمد — بجنب نغز تصانیف او ملالت خیز

زهی قصائد و دیوان نغز بنیانش — که داده است نگارش ز کلک سحر انگیز

زهی کلام بلیغ شهیر هند نژاد — فکنده شهره ز ملک عراق تا تبریز

بجنب گوهر نظمش نیرزدی چو خزف — بهای نقد کلام کسان به نیم پشیز

بر بیان فصیحش لسان سحبان چیست — که دم کند چه باشد بر پلارک تیز

در ابتدای همین کلیات نظم ولا — یکی کتاب حیوة العزیز آمد نیز

که از سوانح ایام زندگانی خود — در او نمود نگارش ز کلک گوهر ریز

چه فرخجسته کتاب بدیع آثاری — که جاودانه عروس زمانه راست جهیز

بعهد دولت شاه دکن نظام الملک — کہ شان و شوکت او برتر است از پرویز

کہ ہست آن شہ نشین آصف سلیمان قدر — کہ صیت حشمت او رفتہ تا عراق و حجیز

کشید زیور طبع خجستہ در بر خویش — مر این کتاب کہ باقیست تا برستاخیز

مؤیّد از پی تقریظ سال طبعش گفت

نمود صرف عطای ہنر حیات عزیز

۱۳۲۸ ہجری

تقریظ در نثر ریختہ کلک وحید العصر - افضل العلماء - الشیخ علی اکبر بن الشیخ مصطفیٰ الشروانی الشماخی

(بسم من جعل لسان الشعراء مفتاح خزائنہ)

بر طالبان لآلی وجواہر کنوز - وعاشقان مضامین دقائق رموز مستور نماناد کہ درین زمان بہجت توامان وسعادت قران موفّق شدم بملاحظۂ کلیّات نظم عالیجناب فضائل مآب خان بہادر بدر الفضلا وشمس العلما، نواب مستطاب عزیز جنگ بہادر را المتخلّص بولا دام مجدہ وزاد توفیقہ ما دامت الارض والسما، کہ مشتمل است بقصائد مدح ولی النعمہ خود اعلیحضرت حضور پرنور خلدالله تعالی سلطنتہ و بغزلیات و رباعیات وقطعات تاریخ بطور عجیب وطرز غریب مانند بوستان وگلستان از انواع معانی شقائق وریحان ومثل خزائن ودفائن مملو از درر وجواہر بیان (رباعی)

این نسخہ کہ آراستگی چون چمن است ؛ چون صحن چمن پر از گل و یاسمن است ؛ تشبیہ توان کرد بصحن چمنش ؛ لیکن چو نظر کنی در اینجا سخن است ؛ (ص) ہر نکتہ از و شگفتہ باغی ؛ افروختہ تر ز شب چراغی ؛

نقطش چه طراوت جوانی ؛ حرفش چه آب زندگانی ؛ نه نه چه مناسبت این معانی را گل و ریاحین (صه) گل و ریحان پژمرده میباشد ؛ وین گلستان همیشه می باشد ؛ وجه مشابهت این دقائق را بدر ثمین (صه) سخن گنجیست دل گنجور این گنج ؛ دُرو میزان عقل و جان گهر سنج ؛ درین میزان عدل گنج سنجان ؛ که عقلش گفته شد گفته جان ؛ سخن در کفه ریزد آنقدر در ؛ که چون خالی شود عالم شود پر ؛ الحق قلم از تحریر بدائع این کتاب قاصر و زبان از تقریر مناقب آن قاصر چگونه چنین نباشد ملاحظه دقائق و حقائق این کتاب مستطاب که بالفاظ شیرین و بیانات نمکین خالی از قلق و اضطراب و داری از اندماج جلباب است چشم را ضیاست و دل را جلاست و فکر را صیقل و عقل را اراده نماست - سلاست بیانش مایه ذوق بیان اهل زبان و مضامین دقیق لطافت نشانش حلاوت بخش بیان - خلاصه اینست که وجود باجود مصنفش که بهندی نژاد است مایه ناز معاصرین عجم و زبده سخنوران حیدرآباد است طالبان کمالات و خواستگاران مقامات را سزاوار است رجوع باین کتاب و التذاذ و بهره وری ازوی که بمنزله سرمشق فاضل و استاد کامل است در ترقی بمدارج کمالات در این باب همین قدر کافیست که حضرت ختمی مرتبت فرمودند صلوٰة الله علیه و آله - انّ من الشعر لحکمةً و انّ من البیان لسحراً (صه) سخن مظهر است منشور قدم را ؛ معلم شد سخن لوح و قلم را ؛ دبستان ازل در وا کشادند ؛ قلم را لوح در دامن نهادند ؛ جهان او را دبستان پر اطفال ؛ الف با خوان او عقل کهن سال ؛

ختم شد

حیوة العزیز

یعنی

مختصر سوانح عمری مصنف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین یادگار و درخور اعتبار سوانح کسی است که او خودش قلمبند کرده آیندگان از احوال پیشینیان هیچ خبر ندارند و با وصف مساعی جمیله و احتیاط کامله سوانح نگار را باید چنان نتوان آزاد و خود را اعتبار نتوان شمارند. ما که به پایه هشتاد سالگی رسیده ایم اگر از احوال ماضیه خود وقتی به قید مضمونی مرتب نداشته ایم و این کار را به حافظه خود می گذاشتیم خود بار آسان نبود که از عهده این کار برآییم و بهر واقعه را الصداقت و اطمینان زبان کشاییم تا به آیندگان چه رسد. بنا علیه مناسب خیال کردیم که در آغاز کلیات نظم خود مختصری از سوانح عمر خویش هدیه ناظرین با تمکین کنیم. آنانکه این را از اندازه درست شمارند عیبی ندارد که بگذارند.

(۱) اسم و حسب و نسب و غیره‌ام

(۱) احمد عبد العزیز نائطی. شافعی المذهب. نائطی لقب. پدر بزرگوارم مولوی حاجی محمد نظام الدین بن مولوی محمد حسین بن محمد عبد الله بن مولوی ادریس بن محمد عبد الله بن حافظ عبد القادر بن حافظ درویش بن حافظ ابراهیم عرب. قریشی. نائطی. شافعی و ماده شفیقه‌ام

زبیر انگیم بنت غازی الدین خان بن رفیع الدین خان برادر محمد عبد الله اوّل بن مولوی ادریس
نائطی که ذکرش بالا گذشت - مادر والدم مغفوره رازقی بیگم اعظم الدین دستگیر و مادر والدهٔ ماجده ام
بنت محمد سعید نیّر ملقب نائطی است که با خانوادهٔ نواب بخشی الامرا و دبیر الدوله منشی الملک
امیر دربار کرناتک تعلّق داشت - حافظ ابراهیم عرب در سنه نهصد و هشتاد هجری با اهل قوم
و علائق خود از بلاد عرب بهند آمده در قصبهٔ کوکن اقامت اختیار کرد - قبیلهٔ ایشان بنوائط
معروف که تحقیقش را در تالیف خود (تاریخ النوائط) نوشته ایم - سلسلهٔ نسب و حسب ما به سیدنا
جعفر طیّار میرسد - رضی الله تعالی عنه -

(۲) گویند که ولادت ما به مستقر ضلع نلور بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و دو صد
هفتاد و دو هجری) واقع شد جدّ فاسد ما غازی الدین خان مغفور ما را به تهنیت همین دختر خود سپرد
که اهلیهٔ عمّ ما محمد رکن الدین مغفور بود و بیاد داریم که بعد تسمیهٔ ما جدّ فاسد ما تعلیم می داد و بسیار دوست
می داشت و بخیال داریم که در عمر شش سالگی لفظی که می شنیدیم به قافیهٔ آن لفظها می آوردیم
و غازی الدین خان مغفور میفرمود که این علامت شاعریست که قضا و قدر به فطرت این
پسر ودیعت کرده فراموش نکرده ایم که روزی منجمی با او ملاقات کرد و زائچهٔ ما را دید و گفت
که بخت و اقبال این صاحبزاده در خور آن است که حکومت این ضلع بدست او باشد
جدّ فاسد ما آب بچشم آورد و گفت که این علامت قلت زندگی است که در پیرایهٔ دیگر
نشانش میدهی زیرا چه درین روزها حکومت شاهی باقی نمانده است منصوبهٔ تو امر محال است
بیچاره منجم بیانش منفعل شد و گفت که همچنین باشد - از قدرت الهی نباید که عجب کنید چگونه

که شما پسر زمینی دیگر روید و مقوله من که مبنی بر علم من است صادق آید. جد فاسد ما شکر خندی کرد و گفت که (ع) این خیال است و محال است و جنون. چو ما وطن خود را چه طور از دست دهیم و کجا برویم. سلسلۂ کلام طول نکشید منجم بیچاره رنجیده از آنجا برخاست و گفت نمیدانستم که شما اینگونه خیالات فاسده دارید. بالجمله هشت سالگی تا پاره سن قبول و کبر رسیدیم که ورق جمعیت برهم خورد و جد فاسد ما در علالت یک روزه بمرض فالج بمرد. در خاندان ما تهلکه عظیم برپا شد (ع)

که سنگ تفرقه دوران در آستین دارد

(۳) چون این خبر به بنی عم پدر ما (وجیه الدین خان معنی تخلص) به حیدرآباد رسید باجازت سالار جنگ مختار الملک اعظم او را طلب کرد و اصرار فرمود که زودی هر چه تمامتر خود را و برادران خود را بحیدرآباد و سواد برساند تا والد ماجد ما در سنه هزار و هشتاد هجری بحیدرآباد آمد و در قرب زمان بحکم سالار جنگ اعظم بر عهده سررشته داری ضلع پالم علاقه صرف خاص مامور شد و در انتظام جدید که مقارن آن پیش آمد بحسن سعی مولوی سید محمد مودودی مغفور معتمد صدر المهام عدالت (اهتمام تشکیل) دار القضای بلده گردید و متصل آن (اهتمام دیوانی بزرگ) شد و سپس بر نظامت سوم عدالت دیوانی بلده جا گرفت و از همین خدمت وظیفۂ حسن خدمت حاصل کرد. و در سنه هزار و سه صد و هفت هجری به سوم ماه شوال داعی اجل را لبیک اجابت گفت ـ

(۴) تعلیم و تربیت

(۱) تعلیم ابتدائی فارسی متعلق به پدر ما بود یعنی تا گلستان پیش او درس گرفتیم و پس از آن فضائل مولوی سید شجاعت علی مدراسی بهره اندوز شدیم و پس بخدمت شیرین سخن خان

راقم تخلص به تکمیل رسانیدیم و از مولوی حبیب الله ذکا تخلص که نائطی از ابنای وطن ما بود و در روش خیالی و فارسی زبان خیلی نام داشت درس رسائلی چند از تالیفات اسدالله خان غالب خواندیم و از پس رحلتش به فیضان همین پیروش مولوی محمد میران سها تخلص بهره بهم رسانیدیم۔

(۲) زان پس به تلمذ مولوی محی الدین احمد نائطی مدراسی و مولوی سید غلام دستگیر در علوم عالی سوادی بهم رسانیدیم و از مکارم و فضائل مولوی وجیه الدین و مولانا محمد شهاب الدین مدراسی نعمتی از فن فقه حاصل کردیم۔

(۳) مذاق ادب به فیضان صحبت مولوی سید علی کامل لکهنوی است و از سیدی ابوبکر بن شهاب الی یومنا هذا سیما در نظم عربی تلمذی داریم۔

(۴) در فن سیاق از آنکه مناسبت طبعی داشتیم بلطف مولوی عبدالسلام عرشی و مولوی ولی الله نیتنوی و سید سجاد علی لکهنوی بهره‌ها افزاند و ختیم تالیف ما (سیاق دکن) هدیه دقائق سنجان این فن است

(۵) عروض و جمل ودیعت استاد ازل و فیضان صحبت قدر بلگرامی و کامل لکهنوی بجائی رسانده که تالیف ما (غرائب الجمل) مصداق اوست۔

(۶) معلومات فن فلاحت نتیجه مطالعه کثیره باشد و تالیفاتی چند که درین فن لطیف داریم ذکر آن بجای خودش می آید۔

(۷) فن لغت در هر منزل و مرتبه خواجه تاش ما بود - دریافت حقیقت هر لفظ و تحقیق ماهیت هر شئی جزو فطرت و ودیعت قدرت گردیده یاد داریم که در عهد طفولیت دو سه بار در شیرازه های

الفاظ معلومہ و مخصوصہ را جمع کردیم و (لغت عزیزی) نام نہادیم و بعمر پانزدہ سالگی ذخیرۂ الفاظ جدیدہ کہ بخیال ما در غیاث اللغات نبود جمع آوردیم و در اوائل ملازمت ہر لفظی را کہ از اصطلاح ملک بگوش ما می خورد وجہ تسمیۂ آن را می جستیم - تالیف ما (مصطلحات دکن) نتیجۂ آنست - استادی مولوی سید علی کامل دائما می گفت کہ تلاش طبیعت شما درخور آنست کہ در زمانی مؤلف فرہنگی باشی - رحمت بر روانش کہ مردم شناسیش پیشین گوئی (آصف اللغات) کرد کہ فی زماننا زیر تالیف ماست

(۸) حافظ محمد باقر زرین قلم درحیدرآباد مردی بود کہ در عرصۂ خوش قلمی (از شہر استاد) لقب داشت از مکارم فیضان صحبتش بہرۂ بدست آمد - خدایش بیامرزد کہ بحسن توجہ در عرصۂ قلیل خط اطلی ما را بجز رساند کہ در خوش قلمان حیدرآباد تخصیصی پیدا کردیم -

(۹) لطف سخن فہمی و سخن سنجی پیدا کردۂ حضرت معنی و حضرت ذکاست از حسن توجہ شیرین سخنان راقم تخلص و مولوی نجم الدین حسن خان افضل مغفور - حالا در حلقۂ سخن گویان تخلص ما ولاست

الحاصل تعلیم ما غیر مرتب و غیر مکمل محض است من آنم کہ من دانم و بر ہیچمدانی خود پشیمانم -

نقش پای رہ روان فکر استاد من است	آنکہ می گیرد سبق طبع خداداد من است
دولت کسب کمالی نیست میراث کسی	جوہر ایران کنون در حیدرآباد من است
پایۂ فکرم زمین شعر را کرد آسمان	این جگرکاوی کہ دارم سنگ بنیاد من است

(۳) احوال ملازمت وظیفہ حسن خدمت

(۱) والد ماجد ما سلسلۂ تعلیم ما را طول نداد و در فکر ناخن بندی ما افتاد - ہم درین روزہا بمساعدت بخت سلطان خوش قلم و فارسی دانان سادہ رقم را در حلقۂ سرکاری منزلتی بو -

واز امیدواران ملازمت جامع این هر دو صفت را خصوصیتی - پس بر موقع خلوی خدمتی به
پیشدستی والدم بنده عریضهٔ خود را پیشگاه صدر المهام عدالت فرستادیم مولوی سید محمد مودود
مرحوم که معتمد صدر المهام عدالت و قدردان هر علم و فن و معاون یاران وطن بود (خدا ایشان
در جوار رحمت خود جاده‌د) خوش قلمی عریضه را خیلی پسندیده در فارسی زبان امتحانی گرفت و
بستم و پنج سنه هزار و دوصد و نود هجری بمشاهره سی روپیه بار اماموره مقرر کرده مولوی محمد
حمید الدین مرحوم که ناظم اوّل عدالت دیوانی بود حکم داد که به پیشدستی والد ماجد ما خدمت (ظهار
نویسی) اهل مقدمات را الفارسی زبان سرانجام دهیم - و رای خدمت مفوضهٔ مالبتّه نویسی
مراسلت دفتر فوقانی بخصوصیت خوش قلمی با ما متعلق شد - اگرچه از خدمت حقیقی بسیار
عدیم الفرصت بودیم و مهلتی برای خدمت ثانی نداشتیم ولیکن امتثالاً لامر الحاکم - صبح پیش
از وقت مقررهٔ دفتر می رفتیم و شام تا ساعت هفت مصروف این کار می ماندیم - نتیجهٔ این محنت
شاقّه زود بر آمد و در همهٔ اهلکاران دفتر امتیازی یا دادند - مسلمانان سیاق دان را حکّام آن زمان
به تعجّب می نگریستند و می دانستند که سیاق حصّهٔ برهمنان دکن است - پس مهارت ما در سیاق
نوبت بدینجا رساند که از مشاهرهٔ سی بچهل روپیه ترقی کردیم - دیر نگذشت چهل به پنجاه گرائید و
در انتظام جدید سررشته بندوبست بهفتاد و پنج و در مقارن آن بمشاهرهٔ هشتاد و پنج روپیه
ترقّی یافتیم و پس از آن در مجلس مالگزاری سرکار آصفیه محاسب صرف خاص شدیم بمشاهره
صد و بست و پنج و زان بعد محاسب مجلس شدیم به مشاهرهٔ صد و پنجاه و در قرب زمان بمشاهره
صد و هفتاد و پنج عهدهٔ تحصیلداری بدست آمد و زان پس - مجلس صرف خاص ما را بمشاهرهٔ دو صد

روپیه منتظم دفتر خود مقرر کرد و بعد از آنکه محاسب برخاست شد بمشاهرهٔ دو صد و شصت صدر
منتظم دفتر صدر محاسب سرکار عالی قرار یافتیم و باز بعد از آنجا بمشاهرهٔ سه صد پرسنل اسسٹنٹ
شدیم و هم در آن دفتر بمشاهرهٔ چار صدی مددگار موازنه قرار یافتیم تا آنکه بترقی عهدهٔ بالاتر مشاهرهٔ
ما را به پانصد رسانند و پس از آن ملازمت ما بدفتر معتمد مالگزاری بمشاهرهٔ پانصد و پنجاه منتقل شد
و مددگار معتمد مال قرار یافتیم تا آنکه بصلهٔ خدمات ما بمشاهرهٔ ششصد اول تعلقه دار ضلع شدیم و در
سنه ۱۳۱۱ فصلی بعد ملازمت بست و سه سال ما را از همین خدمت سبکدوشی حاصل شد و چار صد
روپیه وظیفه حسن خدمتم عطا گردید —

(۲) هشت سال دیگر در پائگاه نواب سر وقار الامرا مغفور بمشاهرهٔ هزار و دو صد روپیه
فرائض خدمت معتمدی و صدر تعلقه داری را سرانجام دادیم و حالا صد و پنجاه روپیه وظیفه حسن
خدمت از علاقهٔ ممدوح هم می یابیم — مجموعهٔ وظیفهٔ ما پانصد و پنجاه روپیه معاوضه عرق ریزیهای
خدمت است که تا مدت سی و یک سال سر انجامش دادیم و در هر دو وظائف بالا مراعات
خاص به تسلیم حسن خدمت و جگر کاویهای ما بحق ما مرعی داشته اند که در هر دو رجه ملازمت آغاز
کار خدمت از ساعت هفت صبح می شد و انجامش بساعت هشت شب — بالجمله عرض
نتائج حسنهٔ خدمات ما مقتضی دفتر بیست و هر یک دفتر مستقله شاهد آن باشد ولی نپسندیدیم که
بتفصیل خود ستائی این مضمون مختصر را طول دهیم —

(۳) در کارنامهٔ ملازمت سرکاری ما خدمت مددگاری صدر محاسب سرکار عالی
یادگاری از ما دارد که موازنهٔ شاهی را بر وقت مقرره اش پیش از سال آینده بدرجهٔ اشاعت

آوردیم که جانشینان ما در زمانهٔ ماضیه ازین قاصر بودند و در عهدهٔ دیگری معتد بال گزارش‌های فرائض

دریافت و تحقیقات انعام را باینی سرانجام دادیم که بعض از بلندپایگان خود غرض در صدد

استیصال ملازمت ما شدند معاصرین ما از تفصیل این اجمال خبر دارند قصیده‌های ما که هیچ یک

ازان خالی از قدر سرکار نیست مصداق شهادت تحریریست. وقت ما مساعد نبود

ولی بخت ما خوش بود که این عهده را به طریقی از دست دادیم که جائزهٔ عهدهٔ اول تعلقه‌داری

ضلع بدست آمد (ع) عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد۔

(۴) از آثار ملازمت پایگاهی قطع نظر از رونق و آبادی وقارآباد و خوش انتظامی

هر یک ضمیمهٔ اضافهٔ یک لک در مداخل ارسالی آن علاقه گوی از جانشینان متقدمین ما می‌برد

تا آنجایی که از افراد رعایا یک نفس هم بنا رضامندی خود برنخاست۔

(۴) ختم ملازمت و آغاز وظیفهٔ حسن خدمت

(۱) روزی که از ملازمت سرکاری و غیر سرکاری سبکدوش و بوظیفهٔ حسن خدمت کامیاب

شدیم مشکل‌ترین مرحله بود که کار و بار خانه‌داری را به مساوات مخارج با مداخل درست کنیم

دو چیز است که وظیفه‌یابان را پریشان حال می‌کند یکی بی‌شغلی بعد از ترک خدمت و دیگری تخفیف

مداخل. ما از مشکل اولین به همین شغل خود فکری نداشتیم ولیکن از دومین مشکل خیلی سراسیمه شدیم حیف

است که ما در زمانهٔ ملازمت بر اصول اهل هنود کاربند نشدیم و مخارج خود را در نصف مداخل

نداشتیم پس جز این چاره نبود که در جمیع مصارف خود تخفیف کنیم. پیش از همه مکانی را از املاک

خود بفروش دادیم و از بار قرضه که بمقدار کثیر بود سبکدوش شده موازنهٔ مخارج مستقله را

بمساوات مداخل وظائف درست کردیم از این عمل جابرانه ما تا شش ماه خیلی مشکل افتاد که تفصیلش صداع افزای ناظرین پیش نیست. این قسم تضعیف نه کار هر کسی باشد اگر جمیع افراد خانهٔ ما درین خصوص شریک حال و همدردی نبودندی از کامیابی منصوبه ما متوقع نبود و باوجود این توانیم گفت (ع) این کار از من آمد و مردان چنین کنند.

(۵) خدمات عامّه

(۱) درعرض زمانهٔ ملازمت تا شش سال فرائض رکنیت مجلس صفائی حیدرآباد و تقریباً تا چار سال رکنیت مجلس طبابت را سرانجام دادیم و هم درین عرض مدت یک سال وائس پریسیڈنٹ مجلس صفائی هم منتخب شدیم و تا دو سال رکن مجلس وضع قوانین سرکار عالی (لیجسلیٹو کونسل) بودیم و پس از وظیفه یابی هم شش سال دیگر فرائض خدمت رکنیت مجلس صفائی را ادا کردیم و در ادای فرائض خدمت آخرالذکر بسیار جگر کاوی نمودیم و خون جگر خوردیم تا در صحت مزاج ما فتوری واقع شد و بعالم مجبوری مستعفی شدیم۔ آنانکه بدون معاوضه خدمت حسبةً للّٰه این قسم کارها می کنند۔ خدمات شان با عمال خودغرض نمی سازد و سرپرستان شناسائی مذاق قدر این قسم کارها ندارند و پسند خاطر ما نبود که بر خلاف شان بمدارج عالیه گرائیم و صرف عمر و اوقات خود را تنگ کنیم بنابراین بوجه ناسازی مزاج ما ازین صحبت کناره گرفتن ناگزیر افتاد۔

(۲) زمانی چند خدمات خود را در انتظام طغیانی رود موسی حیدرآباد وقف کردیم۔ مشکلها پیش آمد و پا لغزی ها رو نمود با ری بمردانگی و همت از عهدهٔ این کار بیرون آمدیم

للہ الحمد کہ محنت شبانروزی امقبول بارگاہ آقای ولی نعمت ما شد و بحکم اقدس و اعلیٰ پروانہ خوشنودی سرکار بما عطا کردند۔

(۳) تا دو سال اڈیٹر و پروپرائٹر عزیز الاخبار بودیم و این اشاعت مقبول عام شد و در عرصۂ قلیلہ ما اخلش متکفّل مخارج گردید ولیکن کوتوال وقت (نواب افسر الملک مرحوم) طرز و آئین کار ما را پسند نہ کرد و کار بجائی رسید کہ ما بہ رضا جوئیش مسدودی اخبار خود را ترجیح دادیم

(۴) شغل تالیف و تصنیف ما کہ ذکرش می آید من وجہ ہمدرین باب داخل است

(۶) تالیف و تصنیف و صلۂ آن

(۱) از بست سال شغل تالیف و تصنیف داریم و بعد از ترک ملازمت و حصول وظائف حسن خدمت ہمہ وقت ما از ساعت ہشت صبح تا ساعت پنج شام وقف ہمین شغل است در آغاز این شغل توجہ ما بہ ترتیب قوانین سرکار آصفیہ مائل شد وقتاً فوقتاً بیست تا مجموعہ قوانین مالگزاری مرتب کردیم و سہ تا مجموعہ قوانین حساب و فینانس و دو تا مجموعہ سررشتہ انعام کہ ہر ایک بنامی معروفست و مجموعہ مختصری موسوم بہ شیرازۂ دفاتر کہ مشتمل بر آئین دفترداری بود از این شغل محمود نفع کثیر بدست آمد یعنی در صلۂ ترتیب و تالیف این کتب بدفعات شش ہزار روپیہ انعام از سرکار آصفیہ عطا شد و زر کثیر در وجہ قیمت این کتب گیر آمد و بنیاد مذاق این کار استحکام یافت از ہمین پول مکانی ساختیم با خانہ باغش کہ خیلی وسیع و جامع ضروریات موسوم بہ عزیز ولا و عزیز باغ است۔ ہمدرین مکان حصۂ مختصری از برای این شغل مخصوص کردیم و مطبعی خاص بنام عزیز المطابع قائم کردیم (ہفتاد و پنجہزار روپیہ صرف اینہمہ کارہا شد) و از قرضہ

پارینہ سبکدوشیم دست داد۔ پس میلان طبع ما بسوی فنون دیگر شد۔

(۱) کتابی در فن سیاق نوشتیم که (سیاق دکن) نام دارد و آنریبل نواب عماد الملک بہادر سی ایس۔ آئی۔ ناظم تعلیمات دولت آصفیہ خیلی پسندش کرد و برای تعلیم المعلمین مخصوصش فرمود این رسالہ مفید بر علم و عمل سیاق محتوی است با مذاق تاریخی این فن و نظر بر ضرورت اہل ملک تالیفش را بزبان اردو پسندیدیم ہر مجلّدش بہ قیمت سہ روپیہ بفروش می رود مشاہیر ہند این را خیلی پسندیدند و اہل دکن قدرش افزودند۔ شمس العلما۔ علّامہ شبلی نعمانی تقریظی مبسوط برین تالیف نوشتہ است کہ دیدنی دارد۔ در عزیز المطابع ما طبع شدہ و بر صد و ہشتاد صفحات شامل۔

(۲) زان بعد خیال ما رجوع شد بہ فن سیر و تاریخ۔ سہ تا کتاب ہم درین فن نوشتہ ایم یکی تاریخ النوائط کہ محتوی بر حقیقت و رسم و رواج و مخصوصات این قوم است و از سوانح عمری بعض مشاہیر قوم ہم درین کتاب ذکری کردہ ایم۔ نواب محسن الملک مرحوم و علّامہ شبلی و شمس العلما حالی پانی پتی و سر رچرڈ برن و ہم بسیاری از مشاہیر ہند تقاریظ خود درین کتاب نوشتہ اند۔ این اوّلین تالیف ماست کہ برای قوم نائط بدین جامعیّت در اردو زبان حلیۂ اشاعت در برکشید۔ بر پانصد و شصت و شش صفحات شامل و در عزیز المطابع ما چاپ شدہ ہر مجلّدش بہ پنج روپیہ فروخت میشود۔

(۳) تالیف دیگر ما درین فنّ لطیف (محبوب السیر) است بفارسی زبان کہ خاصۃً بہ بیان آئین سلطنت رانی آقای ولی نعمت ما و والی سلطنت آصفیہ دام اقبالہ نوشتہ ایم

وطرز انتظام بست سالہ سلطنتش را نقش بستہ ایم شامل است بر ہفتاد و چہار صفحہ و نگارستان آصفی ضمیمہ اوست کہ از مؤلف دیگر است مشتمل بر حالات نیاکان آصف سادس ادام اللہ اقبالہ در عزیز المطابع ما طبع شدہ ہر مجلدش سہ روپیہ قیمت دارد۔

(۴) تالیف سوم ما درین فن عطیات سلطانیست و این تاریخی است متعلق بہ عطایائے سلاطین سلف از قسم جاگیر و انعام وغیر ذلک۔ اقسام عطا و طریقۂ عطا۔ ما حسن سلوک سلاطین سلف با ورثا معاشداران را بآئینی بیان کردہ ایم کہ در ہر باب آن ترجیح عہد میمنت مہد آقای نعمت ما ادام اللہ اقبالہ ثابت میشود۔ شائقین فن تاریخ این را خیلی پسندیدند ابو المظفر مولوی سعید الدین رامپوری وخصوصاً شمس العلما حالی پانی پتی در تقریظ خود این را بسیار ستودہ است و محاسن آنرا بتفصیل تمام وا نمودہ۔ کتابیست در اردو زبان و بر صد و نود و نہ صفحات شامل از عزیز المطابع ما ہر مجلدش بقیمت سہ روپیہ بدست می آید۔

(۵) اولین کتاب ما در فن فلاحت بزبان اردو فلاحۃ النخل است کہ طرز کاشت نخلہ را در ممالک عرب و عجم باخصوصیات ہند بآئین بہین بیان کردہ ایم و تجارب فلاحان عرب و ہند را با منافع این درخت و امراض آنرا با طریقۂ علاجش بحیطۂ رقم آوردہ ایم محکمۂ اعلامی فلاحت سرکار ہند این را بہترین کتاب در سائر تالیفات ہند قرار داد و از سرکار آصفیہ بصلۂ تالیفش دو صد روپیہ انعام بہ مؤلف حقیر عطا شد و بر دو صد و ہشتاد و پنج صفحات شامل ہر مجلدش از عزیز المطابع ما بقیمت دو و نیم روپیہ حاصل میشود۔

(۶) دومین تالیف فن فلاحت (کاشت انگور) است کہ بہ اردو زبان تالیفش

کرده ایم که بر چهار صد و چهل و شش صفحات شامل - از جملهٔ ضروریات کاشت این درخت بخصوصیت آب و هوای هند با تجارب فلاحان عرب و هند بخوبی کامل کرده ایم - سرکار آصفیه بصلهٔ تالیف این کتاب هم از دو صد روپیه انعام مؤلف را نواخت و محکمهٔ زراعت سرکار هند اعتراف عدیم البدلیش ساخت - هر مجلدش را سه روپیه قیمت مقرر بود و حالا بیادگار قیصر مرحوم هند این را برای کتب خانه های عام وقف کرده ایم که بدون معاوضهٔ قیمت داده میشود -

(۷) سومین تالیف فن فلاحت متعلق به کاشت نقولات است که به زبان اردو (کاشت ترکاری) نام دارد و بر صد و پنجاه و هفت صفحات شامل - اهل هند خصوصاً - اهل دکن را عموماً خیلی مفید ثابت شد بسیار قدرش کردند و دست بدستش بردند شائقین فن فلاحت سیما مولوی ملا عبد القیوم مغفور تقریظی بسیط بر محامد و منافع این کتاب نوشته هر مجلدش از عزیز المطابع ما به قیمت دو روپیه گیر می آید -

(۸) غرائب العمل خجسته تالیف ما در فن عمل است بزبان اردو که علم و عمل این فن را بسلک بیان کشیده ایم و چیزی که با کمال تلاش گیر نمی آمد بجگر کاویها بدست آورده ایم میرزا مهدی خان کوکب تخلص که از مشاهیر فضلای هند مذاق این فن دارد تقریظی لطیف برای این نوشته شائقین فن عمل خیلی پسندش کردند و در ذخیرهٔ علوم و کتب خانهای هند درین فن همین یک کتاب است و بس هر مجلدش از عزیز المطابع به قیمت سه روپیه بدست میرسد

(۹) در فن طیور تالیف مختصر ما تحفة الحکام در اردو زبان و این نتیجهٔ ذوق و شوق ما

با کبوتر بازی است۔ از مدتی دراز در اسباب تفریح خود کبوتران رنگین را داخل داشتیم واز جمیع اقسام رنگین قسمی را نگذاشتیم۔ چون آقای ولی نعمت ما دام اللہ اقبالہ این سرمایۂ دل خوش کن را بمراحم خسروانہ پسند وقبول فرمود کتابی مختصر مشتمل بر احوال کبوتر و طرز نگہداشت و تشخیص امراض و طریقہ علاجش مرتب کردیم۔ تا تجربہ با شائع نزود۔ للہ الحمد کہ این تالیف مختصر ہم بملاحظہ آقای ولی نعمت ما شرف قبولیت حاصل کرد۔ بر صد و چہل و سہ صفحہ شامل و از عزیز المطابع ما ہر مجلدش بقیمت دو روپیہ گیرمی آید۔

(۱۰) اولین تالیف ما در فن لغت اصطلاحات دکن) است کہ باعتبار ضرورت عامہ مخصوص است برای حیدرآباد اندرین رسالۂ مختصر کہ بر دوصد و نود صفحہ شامل است۔ تعریف اصطلاحات ملک را بزبان اردو کردہ ایم ہر قدر نسخ این کہ در عزیز المطابع ما طبع شد بفروش رفت و موقع طبع ثانیش دست نداد۔

(۱۱) تالیف آخرین ما در فن لغت آصف اللغات باشد کہ لغتی مبسوط برای فارسی زبان است۔ ہر لفظ فارسی را بزبان فارسی تعریف کردہ بہ بیان اختلاف یا اتفاق محققین فرس بر آخر ہمہ رای خود عرض کردہ ایم واز ماخذ الفاظ ہم بحثی وہما امکن از سند اساتذہ ہم کار گرفتہ ایم و بالاخر ترجمۂ با محاورۂ لفظ مذکور بزبان اردو و با سند زباندانان ہند پیش کشیدہ ایم۔ این کتاب مبسوط شامل است بر لغات مفردہ و مرکبہ و اصطلاحات و استعمالات و مقولہای عجم و امثال زبان فارسی متوقع بربست و ہشت جلد و ہر یک جلدش محتوی بر شش صد صفحہ و دو سال گذشت کہ آغاز این کار کردہ ایم و الی یومنا ہذا چار تا جلدش شائع شد و اگر سلسلۂ کار ہمین منوال جاری

ماند و مساعدت وقت زندگانی و صحت ما را محفوظ دارد در سه ساله دیگر اشاعت یک جلدش
صورت گیرد - انشاء الله المستعان - مصارف تحقیق طبع یک جلدش برای پانصد نسخه هزار و چهارصد
و شصت روپیه و اعانت سرکار هند بسبیل آنریریم یا ۵۰۰ روپیه سکه گورنمنت و علی هذا القیاس
امداد سلطنت آصفیه هم برای یک جلدش نقد پانصد روپیه سکه محبوبیه می باشد و از امرای
کرام حیدرآباد (نواب فخر الملک بهادر وزیر تعلیمات) هم بر هر یک جلد این کتاب صد روپیه
انعام مقرر فرموده است پس بعد وضع این امداد که تقریباً هزار و دو صد روپیه سکه محبوبیه باشد
باقی مصارف این را مداخل فروخت تالیفات ما تکفل یا جمیع نسخه های مطبوعه اش را وقف
کرده ایم برای کتب خانهای عام و محمدن علیگده کالج بطریقیکه دیگران به تحت امداد کتبخانها
عام و مدارس) می آید همین یک تالیف وقیع است که هزاکسلنسی لارڈ منٹو بالقابهم وایسرای گورنر جنرل هند
اجازت ڈڈیکیشن به نام نامیش داده و بخیال ما این اولین مثال است که تالیفی بنام نامی گورنر جنرل
هند معنون شد - شایقین خریداریش را گیرمی آید الا بطریقی که اشاره اش بالا گذشت - همانا این
کاریست خیلی سترگ و حالا همه وقت ما وقف همین کار است - و مساعی ما وابستهٔ حیات مستعار
السعی منی و الاتمام من الله (ص) فکر صد سال می کند بنده و بر سرش مرگ می زند خنده - هر قدر
کتب که در ماخذ این داخل است آنرا به ایشیاٹک سوسائٹی بنگال وقف کرده ایم تا اگر از تکمیل
این قاصر مانیم - آلات و ادوات را بسوسائٹی مذکور بسپاریم و همین است وصیت ما با اولاد خود
و حقوق تالیف این کتاب را هم از برای پبلک وقف کرده ایم تا اشاعت های آینده پابند
اجازت ما و ورثای ما نباشد -

(۱۲) تالیف دوازدهم ما در شعر و سخن (کلیات نظم ولا) نام دارد که شامل است بر قصائد و غزلیات و رباعیات و نظم تاریخی و آن همین یک کتاب است که حیوٰة العزیز دیباچهٔ اوست سخن سنجان قدرشناس قدرش کنند و دست بدست برندش تا قصائدش مخصوص است به مدح آقای ولی نعمت ما - (آصف جاه - نظام الدوله نظام الملک میر محبوب علی خان بهادر فتح جنگ - جی - سی - ایس - آئی - جی - سی - بی - آصف سادس - آصف تخلص فرمانروای سلطنت آصفیهٔ حیدرآباد) منسوب است که تعلق عاطفتش روزینه خوار وظیفهٔ حسن خدمتیم ادام الله اقباله و ضاعف اجلاله - دیوان غزلیات ما رنگ نوی دارد و پابند طرزی از سخن سنجان سلف نیست و هر یک رباعی ما حامل مثلی از هشتاد و پنج امثال فارسی زبان - و در آخر همه نظم تاریخی ما هم بسادگی و بیان واقعی و هم بصنائع و بدایع فن جمل جلوه کنان - بر حاشیهٔ هر یک صفحه حل اصطلاحاتش کرده ایم و در خاتمه اش فرهنگی خاص بترتیب حروف هجا آورده ایم - دو و نیم روپیه قیمت هر مجلدش نظر به گران قدریش خیلی ارزان است و به ارزانی جنس بازار سخن بسیار گران (۲) اوسط شمار صفحات مسوادات قلمی ما تا بحال بیست هزار باشد -

(۷) امداد بکتب خانهای عام و مدارس و دیگر غربا از مدخل قیمت تالیفات

(۱) نتیجه شغل تالیف و تصنیف ما وقف است از برای مدارس و کتبخانهای عام - بعض کتب را بفروش نمیدهیم و مخصوص کرده ایم برای مدارس و کتب خانهای عام همچو تالیف ما (کاشت انگور) که بیادگار قیصر هند مرحوم وقف خاص است و همچنین تالیف ما آصف اللغات که حصه از ان برای مدارس وقف است و حصهٔ دیگر برای (محمدن علیگڈه کالج) آنانکه بیست روپیه

بر سبیل عطا بخزانہ کالج میرسانند و رسیدش را بمصنف می سپارند استحقاق حصول بست و هشت
جلد آصف اللغات دارند۔ چار تا جلد شائع شده را معًا بخدمت شان میرسانیم و جلد های
ما بعد را بعد از اشاعت در زمانہ آینده بخدمت شان می فرستیم و این معاوضہ مقرره در حقیقت نقد یک
ثلث قیمت کاملہ آصف اللغات است۔

(۳) و از دیگر تالیفات ما آنچه بفروش می رود از مداخل آن کتب قدیمہ فنون مختلفہ
زبان عربی و فارسی وغیره که کمیاب و نایاب باشد خریداری کرده بر مواقع مناسبہ به مدارس و کتبخانهای
عام وقف کرده میشود و بهترین تدبیری که ما را درین خصوص کامیاب می کند طریقہ تبادلہ
کتب است که کتب فروشان حیدرآباد سیمّا ملا محمد مراد دا که این قسم معاملت را به ز رنقد ترجیح
می دهد یعنی کتب قلمی و مطبوعہ و نایاب و کمیاب را که بدستش میرسد به بدل تالیفات ما می سپارد
بالجملہ تا دم تحریر هر قدر کتب قدیمہ و هم از تالیفات ما که وقف مدارس و کتب خانهای عام شد
تفصیلش به پایین عرض میشود۔

(الف) در سنہ هزار و نہ صد و هفت عیسوی پانصد و دو مجلّدات کتب قدیمہ با یکیک
مجلّد تالیفات خود قیمتی چار هزار روپیہ بحکم و اجازت سرکار هند بدست ایشیاٹک سوسائٹی
بنگال وقف کردیم۔

(ب) در سنہ هزار و نہصد و هفت و هشت عیسوی صد و چهل مجلّدات کتب قدیمہ
با یک یک مجلّد تالیفات خود قیمتی هزار و هشتصد و سی روپیہ بحکم و اجازت سرکار هند به بورڈ
آف اگزامنرس کلکتہ بر سبیل وقف فرستادیم۔

(ج) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی صد و هشت مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیفات خود قیمتی چهار صد و نود روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بدست مدرسهٔ عالیهٔ کلکته وقف کردیم۔

(د) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی صدها مجلدات کتب قدیمه با یک یک جلد تالیفات خود قیمتی چار صد و پنجاه روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بسبیل وقف به علی گده محمدن کالج فرستادیم۔

(ه) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی شصت مجلدات کتب قلمی نایاب قیمتی هزار و پانصد روپیه بحکم و اجازت سرکار هند باز بدست ایشیاتک سوسائتی بنگال وقف کردیم۔

(و) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی پنجاه جلد کتب قدیمه قیمتی چهار صد و هشتاد و چار روپیه باجازت برتش رزیدنت حیدرآباد بسبیل وقف به بورد اف اگزامنرس کلکته فرستادیم۔

(ز) در سنه هزار و نه صد و ده عیسوی صدها مجلدات کتب قدیمه قیمتی پانصد روپیه باجازت برتش رزیدنت حیدرآباد بدست مدرسهٔ عالیهٔ کلکته وقف کردیم۔

(ح) باز در همین سنهٔ جاریهٔ عیسوی صدها مجلدات کتب قدیمه قیمتی هفتصد و پنجاه روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بسبیل وقف بمدرسهٔ عالیهٔ کلکته فرستادیم۔

(ط) باز در همین سنهٔ جاریهٔ عیسوی صدها مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیف خود قیمتی پانصد و پنج روپیه بحکم و اجازت گورنمنت آف مدراس بدست اسلامیه لائبریری اریس وقف کردیم

(ی) باز در همین سنه جاریه عیسوی هشتاد مجلدات کتب مطبوعه با یک یک مجلد تالیفات ما قیمتی تقریباً هشتاد روپیه بدست انجمن مفید الاسلام کلکته وقف کردیم ۔

(ک) باز در همین سنه جاریه عیسوی صد مجلدات فن فلاحت از تالیفات خود قیمتی دو صد و هفتاد و پنج روپیه برای تقسیم به کاشتکاران در رشته فلاحت کانپور با جازت سرکار هند بدفتر زراعت کانپور فرستادیم ۔

(ل) در سنه هزار و نهصد و هشت عیسوی چهار صد مجلدات فنون مختلفه از تالیفات خود قیمتی هزار روپیه با جازت سرکار آصفیه با مداد مصیبت زدگان طغیانی رود موسی حیدرآباد عطا کردیم ۔

(م) در سنه هزار و نهصد و هشت عیسوی از آمدنی قیمت تالیفات خود دو صد روپیه زر نقد و ده روپیه ماهوار حین حیاتی نصف ماهانه وظیفه حسن خدمت بنده منظوری سرکار آصفیه باعانت سیلاب زدگان طغیانی حیدرآباد دادیم و مقرر کردیم ۔

(۸) اعزازات و خطابات و انعامات

(۱) آقای ولی نعمت ما والی سلطنت آصفیه بجلدوی خدمات ما در سنه هزار و سیصد و دوازده هجری ما را بخطاب خان بهادر نواب عزیز جنگ بنواخت و در معاصرین ما ممتاز و مفتخر ساخت ۔ ادام الله اقباله و اجلاله الی یوم القیامه ۔

(۲) در سنه هزار و نهصد و هفت عیسوی نواب گورنر جنرل هند بالقابهم باعتراف خدمات ما خطاب (شمس العلماء) با خلعت و تمغایش عطا فرمود و در سنه هزار و نهصد و ده عیسوی

بجلدوے خدمات عام بخطاب خان بہادر ممتاز نمودو باسند این اعزاز قیمتی شمشیری ہم فرستاد
وبروی قانون اسلحہ مارا مجاز استعمال ہر قسم سلاح در کل ممالک ہند فرمود (ع) تشکر نعمتہای
او چندانکہ نعمت ہای او۔

(۳) در سنہ ہزار و نہصد و دہ عیسوی۔ کونسل آف ایشیاٹک سوسائٹی بنگال
مارا۔ اے۔ ایم۔ اے۔ ایس۔ بی قرار داد کہ مراد از (ایسوشییٹ ممبر آف ایشیاٹک
سوسائٹی بنگال) باشد و این اعزازی خاص است در حلقۂ اہل علم۔

(۴) در سنہ ہزار و ہشت صد و نود و نہ عیسوی بورڈ آف ڈائرکٹرس ریلوے
انگلنڈ از برای ما عطیۂ سلور فری پاس) فرستاد و این تمغہ ایست مثلث از نقرہ کہ بواسطۂ
آن از حیدرآباد دکن تا اسٹیشن ہای واڈی و بجواڑہ و منماڑ بدرجۂ اول با دو خدمتی بدرجۂ
سوم) بدون معاوضہ کرایۂ سفر توانیم کرد و این صلۂ امداد خدمات ماست کہ در زمانۂ ملازمت
پائگاہی بحق نظام ریلوی سرانجامش دادیم۔

(۵) در سنہ ہزار و ہشت صد و نود و نہ عیسوی نواب سر وقار الامراء وزیر اعظم سلطنت مرحوم
آصفیہ مارا بصلۂ خدمات تالیف و تصنیف انعام ساعت طلا با زنجیرش و چوب دستی خودش
با دستۂ طلا کار و یک ضرب تپنچہ دو ضربی عطا کرد کہ ہر سہ مالیت ہزار و پنجصد روپیہ دارد
و این ورای شش ہزار روپیہ انعام نقدی است کہ بہ ہر یک کتاب قانون مؤلفۂ ما
بتفاریق از خزانۂ شاہی سرکار نظام ادام اللہ اقبالہ عطا شد کہ ذکرش مجملش در بیان ششم گذشت

(۹) صحت مزاج

(۱) یاد داریم که تا دوازده سالگی عمر صحت ما درست نبود یعنی در هر سه ماه مبتلای تپ
و لرزه می شدیم و دائما سلسلهٔ سرفه جاری بود و قوای هضمی خیلی ضعیف بود - اکثر اطبای یونانی
اندیشهٔ مرض دق می کردند - اما در آغاز شباب بفضل الهی شامل حال ما شد و خیلی تندرست
شدیم ولیکن بعد ازانکه قدم در عرصهٔ ملازمت نهادیم اصول حفظان صحت را [illegible]
از دست دادیم که بعد از چاشت و شام راحت و فرصت یک لحظه نمی گرفتیم و بکار نوشت
و خواند مصروف می شدیم و هیچ پروای پابندی وقت طعام هم نمی کردیم - نتیجهٔ سوء
هاضمه کم کم جا گرفت و ما به بی اعتنائی برانگاهی ادویهٔ مؤید هضم بغفلت بسر می بردیم
چون مدارج خدمت ما ترقی کرد و سامان سواری بهم رسید نعمت مشی هم از دست رفت
و به ضرورت ورزش جسمی اعتنائی نکردیم و تا سی و یک سال ملازمت بهمین طرز عمل
گذشت و فعل جگر درست نماند و در قرب زمانهٔ وظیفهٔ حسن خدمت دفعةً مبتلای درد
گرده شدیم و در رفتار و در مار رنگ سرخی نمودار شد و مرض یرقان مزید علیهش پس ناچار
به مداوای آن پرداختیم اما خود را پابند ورزش نساختیم و بدین سبب که بعد وظیفهٔ حسن خدمت
قلم از دست نیفتاد و مرض ریگ سرخ مصاحب مستقل شد بعد پنجاه و پنج سالگی عمر ما
وجع مفاصل پیدا شد - خواجه بیدار شد بعد از خرابی بصره - بیداری ما مصداق مشت
بعد از جنگ قرار یافت - رحمت بروی پاک نواب رفعت یار جنگ مرحوم اول که بیست سال
پیش از نتیجهٔ غفلت ما آگاه کرده بود و دواکتر نشی کانت چکنیه پاشی هم پنج سال پیش از آن
هم درین باب با ما گفتگوئی کرده بود - خدا ایشان به بخشد و توفیقی بما دهد که بر نصیحت همدردان

بی غرض هیچ اعتنا نه کردیم تا نوبت بدینجا رسید که کار و بار خود بند کردیم و بدفع امراض لاحقه متوجه شدیم زمانی چند در مدراس اقامت ورزیدیم و از بی شغلی خیلی پریشان شده ـ کم کم بکار خود رجوع کرده ایم ـ حالا علاوه استعمال ادویه و اکسامان ورزش جسمانی را بر خود واجب قرار داده ایم یعنی صبح ساعت پنج و نیم بیدار می شویم و بعد از نماز صبح از ورزش و ناشتا شکستن و حوایج ضروری فراغ یافته از ساعت هشت تا یازده و نیم بکار نوشت و خواند مشغول می باشیم و پس ازان بآب نیمگرم غسل کرده باز به ورزش می گرائیم و ساعت دوازده و دو ربع بالا فارغ از طعام قلیان را بمصاحبت کشیده بسیر اخبار بینی تا ساعت دو ـ راحت می گیریم وزان پس توی خانه تا نیم ساعت مشی می کنیم و بعد فراغ از نماز ظهر باز بکار نوشت و خواند رجوع می کنیم و ساعت پنج قلم از دست می گذاریم و بعد نماز عصر تا شام بسیر خانه باغ می گرائیم و پس از نماز شام و ورزش ـ شام خورده باز قلیان را بار می دهیم و بعد از نماز عشا ـ توی خانه چهل قدمی کما بیش یک میل کرده باستراحت می رویم ـ الحمد لله سلسلهٔ این طرز عمل خیلی مفید ثابت شده و آثار این پیداست که مرض لاحقه بترقی نگراید و کم کم زائل شود ـ آنانکه همچو ما ذوق تالیف و تصنیف دارند برای حفظ ما تقدم خود از غفلت ما سبق گیرند و بیقین دانند که محنت دماغی بدون ورزش جسمانی قائم نمی ماند ـ

(۱۰) اولاد

(۱) دو پسران ما (غازی الدین احمد) و (محی الدین احمد) هر دو کتخدا و بسلک ملازمت این دولت ابد قرار اند ـ اولین جوان صالح و قوت بازوی ماست ۔

ملازمت مراسلت دفتر تالیف ما را احسن انجام می دهد- و دومین متکفل ضروریات و حوائج
خانه داری ماست و درین کار سلیقهٔ خوبی دارد- سومی پسر علی الدین احمد را شابش آغا
و در نظام کالج حیدرآباد زیر تعلیم و نگران تیارداری ماست و ازین کار خبردار و حکیم طبیب
از دواخانه- خانهٔ ما عهده برآست- رکن الدین احمد چارمی پسر ما دوازده ساله و در مدرسه اعزه
زیر تعلیم و از شش دختران خرد و کلان یکی که بانوست که بعد از بیوگی بعقد ثانیش ترک آئین خاندان
کرده ایم و بدرگاه ایزدی دعا می کنیم که مدعیان شرافت را درین کار خیر توفیق عطا کند-

(۱۱) سیاحت

(۱) از بدو شعور خود دلدادهٔ سیاحت و سیر ممالک بوده ایم حیف است که پابندی ملازمت
موقع آن دست نداد و استحقاق رخصت را بضرورت های شدیده ناگزیر بکار گرفتیم- هرچند
می خواستیم که گاه گاه به تبدیل آب و هوا سفر ما مصداق بیک کرشمه دو کار شود ولیکن افسران
ما رخصت آن نمیدادند خوش وقتی ما بود که بحیثیت عهدهٔ ما موقع نقل و حرکتی چند بدست
آمد- اعنی-

(الف) در سنه هزار و سه صد و پنج هجری چون نواب سر آسمانجاه مغفور وزیر
اعظم سلطنت آصفیه عزم شمله کرد انتخاب ما بطریق خزانه دار سفر فرمود- همدرین سفر بالارد
دفرن وسیرای هند اتفاق شرف ملاقات افتاد و همدرین سفر موقع آن بدست آمد
که وزیر اعظم ریاست از عرق ریزی و خدمات ما آگاه شود- چارصد روپیه انعام در اثنای
همین سفر عطا شد و از گرم و سرد زمانه تجربه های بسیار بدست آمد-

(ب) در سنہ ہزار و سہ صد و شش ہجری ہم برین طریق در سفر کلکتہ ہمرکاب نواب ممدوح الشان بودیم حیف است کہ سانحۂ رحلت اہلیہ ما در حیدرآباد در دوران سفر واپس آورد و چنانکہ باید موقع سیر بنگال بدست نیامد۔

(ج) در سنہ ہزار و سہ صد و ہفت ہجری ہمچنان با نواب ممدوح الشان بندر بمبئی رفتیم موقع ملاقات سر تیودی بدست آمد و با اکثر مشاہیر آن مقام فیضان صحبت و ملاقات حاصل شد و تجارب بسیار با خود آوردیم۔

(د) در سنہ ہزار و سہ صد و ہفت ہجری ہم برین منوال در سفر بیجواڑہ و ورنگل با نواب ممدوح ہم سفر بودیم و ازین ہم سفری ہای متواترہ چیزی کہ بکار افادت بخش شد۔ واقفیت علمی وزیر اعظم بود و از طرز و روش ما خدایش مغفرت کند کہ ما را بسیار دوست میداشت و از جملہ خدمات ما خیلی واقف بود و بواسطۂ ہمین واقفیت در ہمہ تقاریب سرکار ما را بحیثیت مؤلفی یاد می فرمود

(ع) آن قدح بشکست و آن ساقی نماند۔

(۲) سفر مدراس را بار ہا اتفاق افتاد و اکثر اضلاع این صوبہ را دیدہ ایم و بزمانہ ملازمت خود بسبیل دورہ مشاہدۂ اکثر اضلاع و تعلقات ممالک محروسۂ سرکار عالی کردہ ایم و برین موقع بہ تحقیق اصطلاحات ملک کہ ذخیرۂ تالیف ما (مصطلحات دکن) بود از بزرگان ہر یک مقام نعمتی بدست آوردیم۔

(۳) دو بار اتفاق سفر اجمیر شریف افتاد و بضمن ہمین سفر بہرہ اندوز ریاست اندور ہم شدیم و ساعتی چند بسیر دار السلطنت برخوردیم۔

اناںکہ بشغل تالیف و تصنیف ذوق دارند و همه وقت خود هیچو ما درهمین شغل می گذارند
باید که از همه سال - ماهی را برای تبدیل آب و هوا اخاص کنند این نعمتی است که بعد از
نقصان بسیار حاصل کردیم و حالا بر همین اصول کار بندیم -

(۱۴) طرز معاشرت عام

(۱) شک نیست که طرز معاشرت ما مثل مسلمانان هند است ولیکن چیزهاست که ما نمی
پسندیدیم و ترمیم و اصلاحش دخل و تصرف کرده ایم چنانکه -

(الف) در تقاریب تهنیت رسم و رواج هند را یک لخت خیرباد خوانده یم و از
نقصان مایه و شماتت همسایه خود را وارهانیدیم اگرچه بعض معاصرین و اقربای ما حرف گیری
می کنند و بعضی از بزرگان ما در اناث زهرخندی می زنند و در بعض مواقع ما را درین خصوص
مشکلها پیش آمد ولیکن ما هم استقلال خیال خود را از دست ندادیم و از پا لغزی محفوظ ماندیم -

(ب) در مراسم تعزیت هم اصلاحی چند از خصوصیات ماست که بر بنای عمارت
خانه و خانه باغ خود قناعت نکردیم بلکه در گورستان هم مسکن حقیقی را پیش چشم خود درست
کردیم - اکثر مسلمانان هند این را شگون بد گیرند - بخیال ما قدرش در آن وقت دانند که بمیرند

(ج) مصارف عرس و فاتحهٔ اقربای مرحوم و بزرگان دین را بشکل مشاهرهٔ مستقل
مقرر کردیم و به مستحقین آن بسپردیم و بخیال ما این طرز عمل من حیث المجموع فائق تر است
از مجمع مولود خوانان و جماعت حفاظ اجیر و لقمه های چرب از برای دوستان غیر مستحق -

(د) آنان که به عیادت قدم رنجه می کنند با مثال رسم و رواج - کرایه سواری شا

اصلاحی و سیم و مهمانی شان هم نمی پسندیم چه ضمانه پی (؟) ما مجبور می شوند که زود برگردند اگرچه ناخواسته روند
آنانکه بوفور همدردی حصه از خدمت بیمار بذمه خود گیرند البته آن دارند ـ اگر احتیاج همچو
همدردان داریم خدمات شان را بجان و دل قبول کنیم ـ

(ه) بدعوت تقاریب احباب که ورای یوم آدینه باشد اگر قریب شام است به سهر
می رویم و اگر خلاف این وقت است بمعذرت می گرائیم که تفرقه انداز سلسلهٔ کار ما ست
واحباب انصاف دوست معذرت ما را قبول می کنند و می دانند که بجز عذر معقول چیزی
دیگر نیست و همین طرز عمل ست بمواقع تعزیت ـ

(و) تعمیل درخواست کسی اگر خارج از حیطه اقتدار ما یا برخلاف مصالح ما باشد بالفاظ صریح
عذر می خواهیم حیف است که زمانیان این را نمی پسندند و وعدهٔ دروغ را بهتر ازین میدانند

(ز) ما وقت ملاقات خود ورای یوم الجمعه مخصوص داریم از ساعت پنج شام تا تمام
شب بقصد سیر و تفرج در خانه باغ ـ آنانکه برخلاف این تکلیف می فرمایند و متکلف میشوند
عذرخواهی کنیم حیف است که زمانیان بجود غرضی ناراض می شوند و برا خلاق ما حرف می نهند ـ

(ح) صاحبان اقتدار بضرورت احتیاج ما رعایت اشغال ما نمی کنند و کار از انصاف
نمی گیرند بناءً علیه ما الکن باوجود ضرورت دست از احتیاج شسته ایم و مصداق قهر
درویش بر جان درویش باشیم ـ این طرز عمل را از آثار رعونت ما خیال می کنند حیف است که
چنین نباشد ـ

(ط) سخت گیری ما بر عمال و ملازمین شهرت دارد و میدانیم که کار نرمی بهتر از گرمی است

ولیکن آنانکه در هر کار خوگر پابندی وقت اند از دست غیر محتاطان غافل به ساحت هم عهده برا نمی شوند حیف است که درین روزها قحط الرجال خدمت گذاران اهل است و از نااهلان کار گرفتن نه سهل۔

(ی) حرمت هر مذهب ملحوظ می داریم و تا جدیکه در اعتقاد ما نقصانی پیدا نشود و پهلوی اغیار را می پسندیم مثلاً۔ در عید البقر از قربانی ماده گاو و دائما محترز باشیم بر سبیل اخلاق که دل همسایه ما آزرده نشود۔ بیگانگان بر ما اعتراض کنند۔ توفیق از خدا است۔

(ک) اهل و عیال خود را می پسندیم که به هیچ تقریب اقرباء تمام بخانه خود استراحت نه کنند مهمانی ساعتی چند خوبتر است از غیر آن۔ اقربای خوگر رواج ازین طرز عمل خیلی برهم می شوند۔ انصاف بالای طاعت است۔

(ل) اجانب غیر متعارف را بدون ذریعهٔ ملاقات بخانهٔ خود بار نمیدهیم و این طرز عمل برعکس زمانه بلازمت ما است و چشم دید نیل و نهار متقاضی همین است و بس۔

(م) در تعلیم اناث نمی پسندیم که غیر ضروریات خانه داری در سائلی چند به تعلیم مذهبی و اخلاق قدم شان بیرون رود و همین طرز عمل ما است برای دختران خود که درین روزها تعلیم زیاد اناث هم زن تعلقات زن شوهی میشود الا با شوی کم سواد۔

(ن) در تبیض مراسلت با بلند پایگان۔ پابند قلم خاص خودیم۔ چون بنا و اقفیت زبان مجبوری دست دهد از معتبر ترین افراد این کار را می گیریم۔ اجمال نتیجهٔ این احتیاط بهتر از تفصیل است که در خلاف ورزی این واقعات نتیجه چشم دید ما است۔

(س) از رنج و ملال هیچگاه بر طبیعت خود غالب نمی کنیم و یاد نداریم که در عالم ہم و غم سلسلۂ کار خود را از دست داده باشیم که نتیجۂ آن غیر از نقصان مزید نباشد و این طرز عمل را تعلق خاص است با فطرت خدا داد -

(ع) چون آغاز کاری کردیم بدون موانع غیر اختیاری از انجامش غافل نماندیم همین یک چیز است که دیباچهٔ کامیابی های ما شد و مساعدت وقت و بخت وابستهٔ این عجبی نیست که همین یک صفت انسان آثار خوش بختی اوست - که قضا و قدر او را بدین صفت مخلوق کرد -

دریغا که بگذشت عهد شباب
دریغا ترنگ جوانی نماند
ز پنجاه و شش عمر من درگذشت
ز اعمال خود هر چه دریافتیم
توانائی کارم از دست رفت
بدل بود منصوبهٔ کار بهانه
سر خدمت خلق می داشتیم
دلم را خیالم کند شرمسار
نیاوردم از عمر چیزی بدست
پشیمان ازین سرگذشت خودم

نوا سنج پیری است پا در رکاب
بجنگ آور کامرانی نماند
بعصیان مرا آب از سر گذشت
نه خود و خویش را بخبر یافتیم
رسیده است عمرم به پنجاه و هفت
نکردیم مشتی ز خرواره ها
ولی بهره زان نه برداشتیم
دریغا نکردم یکی از هزار
در آب و گل غفلتم پای بست
که شد حرف گیرش زبان قلم

خموشی بہ از ہیچو عرض سخن
که پیدا شود مدحت خویشتن

نمایش گر کار خود از زبان
تجلاّی اخلاص سازد نہان

بدنیا ہمین یادگارم بس است
کہ مسکین ولا بندۂ بیکس است

ہمین بہ کہ این نامۂ ناتمام
بہ بیباکی ختم شد والسلام

فہرست کلیات نظم ولا